

ابوالقاسم حبیب‌اللهی «نوید»

مضامین مشترك در دربی و فارسی با ترجمه شعر به شعر

یکی از نویسندگان معاصر عرب دکتر عمر فروخ در کتابی که راجع به ابوالعلاء معری شاعر فیلسوف نابینای عرب نوشته است، شرحی راجع به شباهتی که بین افکار ابوالعلاء و حکیم عمر خیام شاعر فیلسوف و ریاضی دان ایرانی موجود است بیان کرده است (۱).

یکی از مضامینی که در شعر حکیم عمر خیام به صورت‌های مختلفی تکرار شده است موضوع کوزه و کوزه‌گر است و خلاصه مضمون این است که این کوزه با جامی که مادر آن شراب یا آب می‌نوشیم از خاک یکی از نیاکان ما ساخته شده است و شاید از خاک یکی از پادشاهان باشد و از خاک ما نیز برای آیندگان جامها و کوزه‌ها ساخته خواهد شد. نویسنده مزبور دوسه رباعی در این باب از ترجمه احمد صافی از حکیم عمر خیام نقل نموده و سپس چنین می‌نویسد.

آیا تمام این مضامین بجز گفته شاعر معری است که چنین می‌گوید؟

فلا یمس فخاراً من الفخر عائداً الی عنصر الفخار للنفع یضرب

۱ - کتاب مزبور را دوست فاضل وارجمند آقای خدیب‌وجم به فارسی ترجمه کرده است.

لعل اناء منه يصنع مرة
 ويحمل من ارض لاخرى و مادری
 فياكل فيه من اراد و يشرب
 فواهاً له بعد البلى يتغرب
 (ابوالعلاء معری تألیف عمر فروخ چاپ بیروت)

اینجانب پیش از آنکه کتاب عمر فروخ را ببینم در این باب یعنی مشابهتی که بین افکار این دو حکیم و شاعر بزرگ موجود است مطالعاتی داشتم و قسمتی از آنها را یادداشت کرده بودم بنا به دلائل و اماراتی شعر حکیم معری که سال ۴۴۹ وفات یافته است در زمان حیاتش در ممالک عربی و اسلامی شهرت داشته است و به خراسان هم رسیده بوده است چنانکه ابومنصور ثعالبی نیشابوری متوفی به سال ۴۲۹ از او در کتاب مشهور خود یتیمۃ الدهر نام برده است و شعری نیز از او روایت کرده است. حکیم عمر خیام نیز اشعار ابوالعلاء را دیده و خوانده است، لکن بطور قطع نمیتوان گفت که مضمون کوزه و کوزه‌گر را از او اقتباس کرده باشد.

در مجموعه رباعیات خیام نا آنجا که بخاطر دارم، راجع به کوزه‌گر چهارده رباعی و شاید هم بیشتر موجود است که اگر چه همه آنها از خیام نیست لکن لا اقل سه چهار رباعی را میتوان به احتمال قوی از او دانست، و البته هم به پیروی از سبک و فکر او گفته شده است اغلب آن رباعیات در کمال فصاحت و زیبایی و رسائی می باشد و چنانکه شیوه خیام است بالفظی اندک معانی بسیاری را بیان میکند و این تفنن و تنوع و ظرافت و ریزه کاریهایی که خیام راجع به جام و کوزه و کوزه‌گر کرده است بهیچوجه در شعر ابوالعلاء نیست. ابوالعلاء چنانکه شیوه اوست در قطعه‌ای که ذکر کردیم با الفاظ بازی کرده و لفظ فخر و فخار را تکرار کرده است. اینک چند رباعی از خیام را در این باب می آوریم و برای بقیه آنها خوانندگان را به مجموع رباعیات خیام که چاپهای متعددی از آن در دست است رجوع میدهیم.

جامی است که چرخ آفرین میزندش
صد بوسه ز مهر بر جبین میزند
این کوزه گر دهر چنین جام لطیف
می سازد و باز بر زمین میزند

(رباعیات خیام چاپ مسکو شماره ۱۵)

بر کوزه گری پریر کردم گذری
از خاک همی نمودم هر دم هنری
من دیدم اگر ندید هر بی بصری
خاک پدران در کف هر کوزه گری

رباعیات چاپ مسکو شماره ۸

بر سنک زدم دوش صبوی کاشی
سرمست بدم که کردم این او باشی
بامن بدزبان حال میگفت صبوی
من چون تو بدم تو نیز چون من باشی

رباعیات چاپ مسکو شماره ۸

این کوزه گران که دست بر گل دارند
گر عقل و خرد نیک بر او بگمار
هرگز نزنند مشت و سیلی و لگد
خاک پدران است نکو میدارند

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است
در بند خم زلف نگاری بوده است

این دسته که بر گردن او میبینی انسانی
دستی است که بر گردن یاری بوده است

(۳۹)

مضمون دیگری که در شعر این دو شاعر حکیم موجود است و بسیار شبیه

مضمون کوزه و کوزه گر و بلکه عین آن می باشد این است که ما باید قدم بر خاک

آهنگی نهیم زیرا خاکی که ما قدم بر آن می نهیم خاک پدران ماست و اگر با کبر و غرور

بر آن خاک قدم نهیم به آباء و اجداد خود اهانت کرده ایم و این کاری بسیار زشت

ناپسند است .

شاعر معره در این باب در قصیده مشهور خود که در رثاء یکی از فقها گفته است

چنین میگوید :

الارض الا من هذه الاجساد

خفف الوطی ما اظن اذیم

هو ان الالباء و الاجداد

و قبیح بنا وان قدم العهد

لا اختیالا علی رفات العباد

سران استطعت فی الهواء رویدا

سقط الزند ص ۲

مضمون فوق که تقریباً همان مضمون کوزه و کوزه گراست به صورت های مختلفی در شعر خیام تکرار شده است و به آن ظرافت و لطافتی که خاص شعر فارسی است افزوده شده است اینک چند رباعی از خیام در این باب می آوریم و خوانندگان را به رباعیات چاپی خیام حواله میدهیم .

گوئی که خط فرشته خوئی بوده است

هر سبزه که بر کنار جوئی بوده است

کان سبزه ز خاک لاله روئی بوده است

تا بر سر سبزه پا بخواری نهی

رباعیات خیام چاپ مسکو ۱۲۵

گرددند فلک برای کاری بوده است

پیش از من و تو لیل و نهار بوده است

کان مردمک چشم نکاری بوده است

ز نهار قدم به خاک آهسته نهی

۱۷۹ چاپ مسکو

خورشید رخی زهره جبینی بوده است

هر زره که در روی زمینی بوده است

کان هم رخ و زلف نازینی بوده است

کرد از رخ نازین به آرم فشان

۲۵۵ چاپ مسکو

وان كودك خاک یز را بنگرتیز

ای پیر خردمند بگه تر برخیز

مغز سر کینباد و مغز پرویز

پندش ده و گو که نرم نرمک می یز

۲۲۹ چاپ مسکو

این بود شمه‌ای از مشابهت فکری شاعر عرب و فیلسوف ایرانی .
 علاوه بر این شباهتهای دیگری نیز بین افکار این دو مرد بزرگ موجود است
 که بعداً خواهم نوشت اکنون باید دید که راجع به مضمونی که در اینجا از ابوالعلاء
 و خیام آوردیم ، شاعران دیگر پارسی زبان چه گفته‌اند . انصاف این است که پیش
 از ابوالعلاء و خیام استاد طوس حکیم ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه خویش این مضمون
 را چنانکه شیوه اوست با الفاظی جزل و محکم و آهنگی مؤثر و عبرت انگیز بیان
 کرده است آنجا که میگوید .

زمین گر گشاده کند راز خویش نماید سر انجام و آغاز خویش
 کنارش پر از شهریاران بود برش پرز خون سواران بود
 پر از مرد دانا بود دامنش پر از خوب رخ جیب پیراهنش

سخن و سخنوران ص ج ۱ ص ۱

بعد از خیام و ابوالعلاء خاقانی شروانی مضمون فوق را با ایاتی مصنوع و رنگین و
 در عین حال بسیار مؤثر و دل نشین در قصیده مشهور خود (ایوان مدائن) که شاید
 بهترین قصاید او باشد چنین آورده است :

دندان هرقصری بندی دهدت نونو بند سر دندانه بشنو زین دندان
 گوید که نواز خاکی ما خاک تو ایم اکنون گامی دوسه بر ماهه اشکی دوسه هم بفشان
 تا آنجا که میگوید :

مست است زمین زیراك خورده است بجای می

در کاس سر هر مرز خون دل نوشروان

خون دل شیرین است این می که دهد رزبان

زاب و گل پرویز است این خم که نهد دهقان

از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد

این زال سپید ابرو وین مام سیه پستان

دیوان خاقانی چاپ عبدالرسول ص ۳۶۳

خاقانی مضمون فوق را باز در جای دیگری با بیانی تأثر انگیز و لحنی

اندوهناک آورده است و بر مضامین ابوالعلاء و خیام چیزی افزوده است و در خطاب به

رطل گلین و می رنگین چنین میگوید :

دوش بارطل گلین و می رنگین گفتم

ای می و رطل ندانم ز کدام آبو گلید

رطل بگریست که من ز آبو گل پرویزم

دیوان خاقانی چاپ عبدالرسول

چنانکه مشاهده میشود خاقانی بر مضمون ابوالعلاء و خیام چیزی افزوده است و آن

این است که علت شاد نشدن از یاده و گجام این است که آن باده از خون دل خاقان و آن جام از

از آب و گل پرویز است بعد از ابوالعلاء و خیام و خاقانی شیخ اجل سعدی شیرازی این

مضمون را باروشن ترین بیان و فصیح ترین الفاظ در قصاید و غزلیات و بوستان خود

آورده است ، در قصیده‌ای که به مطلع زیر آغاز میشود .

هر آن نصیبه که پیش از وجود تنهاده است

هر آنکه در طلبش سعی میکند باد است

چنین میگوید :

به خاک بر مرو ای آدمی به نخوت و ناز

کلیات سعدی

باز در جای دیگری می فرماید :

خاک راهی که بر او میگذری ساکن باش که عبور است و جفون است و خود است و قنود

غزلیات طیبات ص ۱۲۵

در بوستان نیز چنین میگوید :

به سبزه کجا تازه گردد دلم

تفرج کنان در هوا و هوس

کسانی که از ما به غیب اندرند

که سبزه بسی بر دمد از کلم

گذشتم بر خاک بسیار کس

بیایند و بر خاک ما بگذرند

بوستان باب نهم ص ۳۲۵

زدم تیشه یک روز بر تل خاک

کفر نهار اگر مردی آهسته تر

بگوش آمدم ناله‌ای درد ناک

که چشم و بنا گوش درو بستوسر

بوستان باب نهم

اینک بر گردیم به مضامین مشترک بین ابوالعلاء و خیام ، یکی از مضامین مشترک دیگر

موضوع بهشت و دوزخ است . ابوالعلاء راجع به این موضوع چنین میگوید :

فهل قام من جدث میت

این مضمون را خیام با بیانی روشن تر و صریح تر ادا کرده است .

کو آنکه از آن جهان رسیده است ای دل

جز نام و نشان کس نشیده است ای دل

رباعیات ۱۲۵

کس خلد و جحیم را ندیده است ای دل

امید و هراس ما ز چیزی است کز او

و نیز گوید :

از جمله رفتگان این راه دراز

ز بهار در این دورا هه آ ز و بیاز

باز آمده‌ای کو که از او برسم باز

چیزی نگذاری که نمی آئی باز

رباعیات ۱۲۰

ونیز ابوالعلاء گوید :

لما وعدوك من لبن و خمر

اترك ههنا الصبأ نقداً

خیام در این باب چنین میگوید :

من میگویم که آب انگور خوش است

گویند ترا بهشت با حور خوش است

کلواز دهل شنیدن ازدور خوش است

این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار

رباعیات ۱۴۷

مضامین مشترک بین ابوالعلاء و خیام بیش از اینهاست که در این مقاله آورده

شده لکن ما در اینجا بهمین قدر اکتفا میکنیم و امیدواریم در آتی مقاله ای مخصوص

در این باب بنویسیم و به خوانندگان محترم عرضه داریم .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی